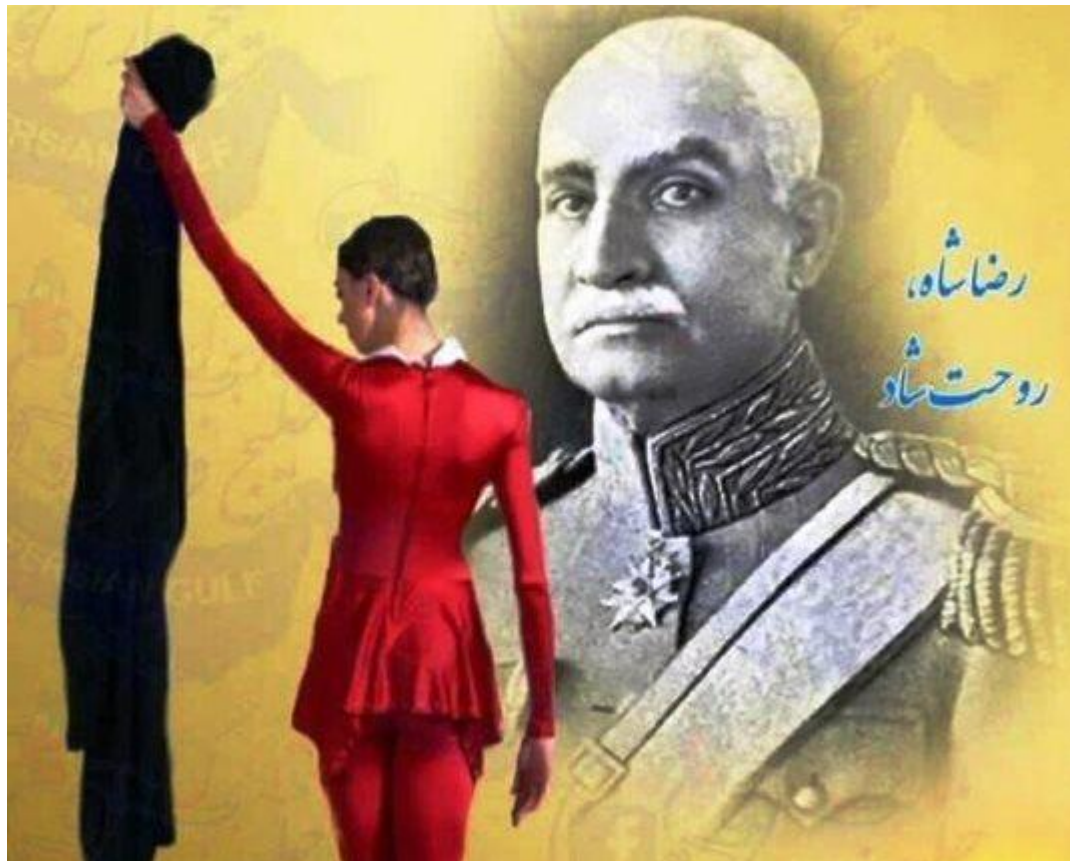


ایران اگر بخواهد بار دیگر به مدار تاریخ پیشرفت بازگردد و در مسیر تداوم و تحکیم جامعه مدرن خود گام بردارد و در آن مسیر استوار بماند، نمی‌تواند بر حقوق برابر تک تک افراد این ملت، فارغ از قوم، دین و آئین و مذهب و جنسیت، چشم ببوشد. هیچ جامعه‌ای بدون زنان خود به کمال نمی‌رسد و هیچ اجتماع مردمانی بدون، تکیه بر اراده عمومی آنان و بدون آزادی و حقوق برابر آحاد آن به کمال ملت‌بودگی خود دست نمی‌یابد. بنای چنین کشور، جامعه و ملت کاملی در کانون اصلاحات، اقدامات و آرمان‌ها و آرزوهای رضاشاه قرار داشت. و این آن انطباق دیدگاه زنان، امروز، با دیدگاه رضاشاه، در آن روزگار ایران و حلقه پیوند میان این دو دیدگاه در آن دو روز و امروز است.



بر مدار تاریخ پیشرفت در آستانه سالگرد آمدن رضاشاه

فرخنده مدرّس

روزهای تاریخی می‌آیند و می‌گذرند، اما، هر بار ما را به تأملی مجدد بر معنای خود وامی‌دارند، روزهایی چون: هفتم آبان، روز بزرگداشت ورود کوروش بزرگ به بابل و صدور بیانیه آزادی ادیان و آئین‌ها، چهاردهم مرداد، سالگرد مشروطیت و روز ثبت پیروزی تاریخ تجددخواهی مردم ایران، سوم خرداد، روز آزادی خرمشهر، ۲۱ آذر، روز نجات آذربایجان، هفدهم دی، روز برداشتن حجاب از سر زنان ایران، ششم بهمن، روز اعلام شش اصل اول انقلاب سفید و از جمله اعطای حق رأی و حق برابر سیاسی به زنان ایران و سوم اسفند، روز آمدن رضاشاه، که در راه است و خواهد آمد! روزهایی مهم برای تاریخ دوران جدید ملت ایران! روزهایی به مثابه سرمشق‌هایی که هیچ نباید، از شناخت معنا و یادآوری تأثیر پایدار آنها بر مناسبات اجتماعی، کمترین کوتاهی به خود راه داد! روزهایی که، تأمل بر پیام کانونی هر یک از آنها، پیوندشان را با مطالبات امروز ایرانیان آشکار کرده و نشان می‌دهد؛ کدام وجه از خواست‌های امروز ما، برای آینده ایران، با آن روزهای الهام‌بخش در گذشته، حلقه پیوندی برقرار می‌کنند. از جمله؛ تأمل بر حلقه پیوند دو روز بیادماندنی هفدهم دی و سوم اسفند، که با نام رضاشاه گره خورده و در یک هم‌سویی

و هم‌پیوندی شگفت‌آور، با بخش مهمی از خواست‌های پیکار ملی، هم‌اکنون، در ایران طوفانی بپاکرده است؛ طوفان پیکار زنان ایران علیه حجاب اسلامی و غرش رعدآسای فراخوان همراه با آرزوی شادی برای روح رضاشاه بزرگ! طوفان پرقدرد پیکار زنان، که دستگاه سرکوب رژیم را به عجز و زبونی انداخته است و غرش رعدآسای «رضاشاه روح شاد!» که بانگ بلند آن هربار پیکر فاسد و رو به فروپاشی رژیم اسلامی و روان تیره هواداران آن را به لرزه می‌اندازد.

در اینجا البته روشن است که ما عنوان «روز تاریخی» را در معنای عام آن، یعنی توصیف رخدادی مؤثر بر بُعدی از سرنوشت کشور خود، در جهت تغییر روند آن، بکار نبرده‌ایم. چه از این منظر طبعاً ۲۲ بهمن نیز عنوان واقعهای تأثیرگذار بر سرنوشت ما را به‌خود خواهد گرفت. زیرا این روز سمبل رخدادی است که چرخه روزگار ما را، به بدی و زشتی و رو به سوی ضعف و ناتوانی و واپس‌ماندگی، گردانده است. در اینجا واژه «تاریخی» را به معنای آن نوع رخدادهایی در نظر داریم که سرمنشأ اثری بر سرنوشت کشور و مردمان آن، در مسیر تاریخ، با سمت و سوی پیشرفت و در جهت بهبود وضع ایرانیان و بر مدار تقویت انسجام و یکپارچگی ملی و به سود قوام و قدرت‌گیری کشور، بوده باشند. به این اعتبار، ۲۲ بهمن نه یک روز تاریخی بلکه یک روز ضدتاریخی است، بیان واقعهای است علیه پیشرفت جامعه ایرانی و به زیان ایرانیان، و در جهت تضعیف ایران. انقلاب اسلامی حادثه‌ای بی‌ربط با تاریخ، خارج از مدار آن و رژیم برخاسته از آن انقلاب، به قول فرنگی‌ها، آنارونیک بوده است.

گرهارد گپ نقاش و گرافیک‌ساز اتریشی که در اوایل فروردین ۱۴۰۳ (۲۶ مارس ۲۰۲۴) درگذشت، تصویری دارد، در تجسم معنایی از مفهوم آنارونیسیم. در آن تصویر، گرافیک‌ساز، دایناسوری را ترسیم کرده که جُمجمه انسانی را در دست دارد و به آن زُل زده و ظاهراً نمی‌داند که آن جُمجمه چیست و با آن چه باید بکند. صرف نظر از غیر واقعی بودن این تصویر، یعنی بنابر ناممکن بودن «لحظه» از نظر واقعیت زمانی - زیرا آخرین دایناسورها در ۶۵ میلیون سال پیش از بین رفته اما قدمت وجودی انسان بر کره زمین گویا هنوز به یک میلیون سال هم نرسیده است - به‌رغم این از ورای این رخداد ناممکن و در برداشتی خیالی از آن تصویر، قابل تصور است که، بر فرض محال رویارویی دایناسور با انسان، جز کشتن، لگدکوب کردن یا بلعیدن آن انسان، هیچ رفتار دیگری از آن جانور نمی‌توانست سربرزند. زیرا در «غریزه‌اش» چیزی جز این کشت، یا به قول معروف کُذگذاری، نشده بود.

موجودیت رژیم اسلامی، بر مبنای افکار، ایده‌ها و فرهنگ آن آنارونیسیتیست و از مدار تاریخ بیرون و خلاف پیشرفت در تاریخ است. جمهوری اسلامی با ملت ایران، خاصه با جوانان و دختران ایرانی که افکار پوسیده و فرهنگ بوبناک آن را برنمی‌تابند و با ایرانیانی که از کل رژیم و از کل فرهنگ و افکار آن، به دلیل ضدیتش با انسان، ستیزش با آزادی و دشمنی‌اش با ایران، به قول امروزی‌ها، عبور کرده‌اند، رفتاری می‌کند که از آن دایناسور، از آن جانور، انتظار می‌رفت، یعنی لگدکوب کردن و کشتن! البته رویارویی دایناسور با انسان، در آن تصویر، خیالی است. اما رویارویی ددمنشانه رژیم اسلامی با ایرانیان، واقعی است، واقعیتی تلخ و رنج‌آور. هستی آنارونیسیتی رژیم اسلامی نه با روح زمانه، نه با تاریخ، نه با قواعد و الزامات پیشرفت جوامع، در قرن بیست و یکم، و نه با ضرورت و روند بهبود وضع و احوال ایرانیان و نه با الزامات و اصول تقویت قوای کشور، هیچ نسبتی ندارد. بی‌تردید بذریع هیچ یک از این الزامات و اصول در «طبیعت» اسلامی و «غریزه» امت‌گرایی رژیم تخم‌گذاری و کشت نشده است.

بازگردیم به دو روز تاریخی هفدهم دی و سوم اسفند که، برخلاف ۲۲ بهمن، هر دو، بر مدار تاریخ و سرمنشأ پیشرفت در کشوری بودند که رفته رفته می‌رفت از اعماق تاریخ «قرون وسطای» دراز خود بدر آید و گرد واپس‌ماندگی از سر - و - روی خود بزداید! اما اهمیت هر دوی آن روزها، تا دهه‌هایی زیر لایه‌های انبوهی از تبلیغات کذب و گمراه‌کننده توسط هواداران عقب‌ماندگی و یاهوهای زهرآگین لشکر «ارتجاع سرخ و سیاه» و در پس پرده اتحاد ایدئولوژی‌های مخرب و مدافع انقلاب پنجاه‌وهفت، مدفون شد. با وجود آن همه تبلیغات مسموم و ضد آگاهی ملی، اما مؤثر بر مردمان گنگ و غافل از بخت خود، در هنگامه ۲۲ بهمن، چه کسی می‌توانست تصور کند که دیری نخواهد پایید که روح آن رخداد، یعنی آمدن رضاشاه و تجربه اصلاحات متکی بر اقتدار و مبتنی بر دیدگاه‌های مدرن او و دولتش، از جمله فرمان «کشف خجاب»، هم‌چون گنجینه‌ای انباشته از تجربه‌های پیشرفت و ترقی از زیر انبوه خاک سیاهی که انقلابیون پنجاه‌وهفتی بر سر - و - روی ایران پاشیده و رژیم اسلامی را بر آن خاک نشانده و پرورانده بودند، سر برآورده و در روان ایرانیان به پرواز آمده و در پیکار سلحشورانه جوانان و ایستادگی دلیرانه دختران ایران

نمایان گشته و سرمشقی شود؟ تعداد چنین کسانی، در آن هنگامه ۲۲ بهمن، بسیار اندک بود. اما امروز نسیم آگاهی از آن روزهای تاریخی، بر نسل‌های تازه‌تر ایران، دمیدن گرفته و آنان را برانگیخته و به نیروی پر قدرت اجتماعی بدل نموده است، نیرویی که خواهان اصلاحات و دگرگونی‌هایی از همان سرشت اصلاحات و دگرگونی‌های رضاشاهیست.

اما آگاهی بر اهمیت دو روز تاریخی هفدهم دی و سوم اسفند و پیوند آن دو با هم، تنها در وجود این «خاطره» خلاصه نمی‌شود که رضاشاه آمد و بانی ایران نوین و از جمله بانی تحقق نخستین اقدام تجددخواهانه و آزادیخواهانه به نفع زنان ایران شد. اهمیت موضوع همچنین در فهم بنیاد اقدامات و اصلاحات رضاشاهی و اهمیت فهم تأثیر ماندگار تجربه آن اصلاحات بر سرنوشت ما است. همان‌که موضوع مهم، ژرفای آگاهی زنان امروز ایران است؛ آگاهی از تجربه مادران خود و از بخت بلند آنان در زیست آزادانه، در بطن و در پوشش ایمنی، در زمان آن اصلاحات مدرن. مهم آگاهی زنان امروز به منزلت حقوقی و جایگاه شهروندی مادران خود در بنای جامعه‌ای پویا، نوآین و در مسیر پیشرفت و در جهت حرکت تاریخ است. مهم آگاهی آنان، بر اهمیت قانون آزادی و ایمن شدن آزادی در نظام قانونی‌ست و آگاهی آنان به تفکیک‌ناپذیری آزادی و برابری حقوق شهروندی خود، به عنوان نیمه دیگر فعال جامعه است، در بناکردن و پیشبردن نظام اجتماعی کارآمد و مدرن. ایران اگر بخواهد بار دیگر به مدار تاریخ پیشرفت بازگردد و در مسیر تداوم و تحکیم جامعه مدرن خود گام بردارد و در آن مسیر استوار بماند، نمی‌تواند بر حقوق برابر تک تک افراد این ملت، فارغ از قوم، دین و آئین و مذهب و جنسیت، چشم ببوشد. هیچ جامعه‌ای بدون زنان خود به کمال نمی‌رسد و هیچ اجتماع مردمانی بدون، تکیه بر اراده عمومی آنان و بدون آزادی و حقوق برابر آحاد آن به کمال ملت‌بودگی خود دست نمی‌یابد. بنای چنین کشور، جامعه و ملت کاملی در کانون اصلاحات، اقدامات و آرمان‌ها و آرزوهای رضاشاه قرار داشت. و این آن انطباق دیدگاه زنان، امروز، با دیدگاه رضاشاه، در آن روزگار ایران و حلقه پیوند میان این دو دیدگاه در آن دو روز و امروز است.

در پرتو این آگاهی‌ها و در انطباق با دیدگاه رضاشاهی مبنی بر به کمال رساندن ملت، زنان ایران، امروز، در صف مقدم یک پیکار ملی در برابر رژیم اسلامی ایستاده و آوازه ایستادگی‌شان، به تحسین، در سراسر جهان طنین انداخته و احترام برانگیخته است. اما کمتر ملت و مردمانی در جهان ریشه‌های تاریخی این پیکار و روح یگانه آن در پیوند با دیگر خواست‌های سراسری ملت ایران را می‌شناسند. شاید کمترین آنان از اصلاحات قانونی به نفع زنان ایران و از تجربه تحقق‌یافته آنها در دوره پادشاهان پهلوی، دریافت درستی داشته باشند. به رغم آن‌که بسیاری در کشورهای غربی و آزاد، از پیکار دلیرانه و از تمایز بارز سطح خواست‌های زنان ایران، در قیاس با بسیاری از کشورهای دیگر، به ویژه در خاورمیانه اسلامی، به تحسین یاد می‌کنند، اما شالوده‌های واقعی و سرشت حقیقی خواست‌های این پیکار و شرایط تکوین و تکامل تاریخی و پایه‌های تجربی آن را نمی‌شناسند، شگفت‌آورتر این‌که؛ در حالی‌که محافل سیاسی و فرهنگی و انتלקتوئلی بسیاری از این کشورها همواره بر اهمیت تجربه‌های عینی و تاریخی به عنوان یک اصل مهم و به مثابه پشتوانه تحولات بعدی اجتماعی، در هر جامعه‌ای، تکیه می‌کنند، اما از خود نمی‌پرسند، این تمایز زنان ایران، از هم‌نوعان خود در دیگر کشورهای اسلامی، از کجا نشأت گرفته و بر کدام تجربه‌های تاریخی استوار شده است؟! آنها نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند، بر انطباق این اصل کلی درست بر تجربه‌های عینی و تاریخی که مردم ایران، به ویژه در زمینه آزادی‌های زنان در دوره پادشاهان پهلوی داشته‌اند، اذعان نموده و اعتبار آن تجربه‌های تاریخی را، به مثابه پشتوانه آگاهی در خدمت پیکار امروز زنان ایران، بپذیرند. آنها تمایز ایرانیان در منطقه خاورمیانه اسلامی را می‌بینند، اما از شناختن ریشه‌های تاریخی و تجربی این تمایز، خودداری می‌کنند!

اما مهم آن نیست، زیرا جوامع غربی و محافل انتלקتوئلی آنها مکانیزم اصلاح و تکوین آگاهی‌های خود را دارند و در نهایت نیز در برابر واقعیت‌هایی، که ما باید به آنان عرضه داشته و نشان‌شان دهیم، ناگزیر سرفروود خواهند آورد. مهم این است که ما ایرانیان بدانیم که؛ چرا زنان ما، چرا دختران، خواهران، همسران و مادران ایرانی چنین استوار در برابر رژیم اسلامی ایستاده‌اند! بیشترین این زنان، در سنینی هستند که همه زندگانی فعال و قدرت خلاقیت و توان سازندگی خود، برای ترقی و توسعه و آبادانی کشور، را هنوز در برابر خویش دارند. زندگانی که زیر پای سرکوب و تبعیض رژیم اسلامی و نگاه فرهنگی واپس‌مانده آن افتاده و حجاب اسلامی سمبل آن سرکوب و واپس‌ماندگی‌ست. زنان ایران برای نجات این

زندگانی و برای آینده آن پیکار می‌کنند. زنان ایران با ایستادگی و از خودگذشتگی برای نجات آن زندگانی، و در عمل برای رهایی کشور، برای تحول و تکامل ملت بر بستر آزادی و حقوق برابر، برای سعادت خود و سعادت ملت و برای امنیت و خوشبختی فرزندان خویش در آینده کشور می‌جنگند. و این همان معنایی است که رضاشاه در پیام خود و در بخشی از سخنان خویش، به مناسبت ۱۷ دی ۱۳۱۴، یعنی روز «کشف خجاب»، خطاب به مادران زنان جوان و دلاور امروز ایران گفته و از آنان خواسته بود:

«بی‌نهایت مسرورم که می‌بینم خانم‌ها در نتیجه دانایی و معرفت به وضعیت خود آشنا و به حقوق و مزایای خود پی برده‌اند. همانطور که خانم تربیت اشاره نمودند؛ زن‌های این کشور به واسطه خارج بودن از اجتماع نمی‌توانستند استعداد و لیاقت ذاتی خود را بروز دهند بلکه باید بگویم که نمی‌توانستند حق خود را نسبت به کشور و میهن عزیز خود ادا نمایند و بالاخره خدمات و فداکاری خود را آنطور که شایسته است انجام دهند... نباید از نظر دور بداریم که نصف جمعیت کشور ما به حساب نمی‌آمد یعنی نصف قوای عامله مملکت بیکار بود. هیچوقت احصائیه [سرشماری] از زن‌ها برداشته نمی‌شد، مثل اینکه زن‌ها یک افراد دیگری بودند و جزء جمعیت ایران به شمار نمی‌آمدند، خیلی جای تأسف است که فقط یک مورد ممکن بود احصائیه زن‌ها برداشته شود و آن موقعی بود که وضعیت ارزاق در مضیقه می‌افتاد و در آن موقع سرشماری می‌کردند و می‌خواستند تامین آذوقه نمایند.

من معتقدم که برای سعادت و ترقی این مملکت باید همه از صمیم قلب کار کنیم. ولی هیچ نباید غفلت نمایند که مملکت محتاج به فعالیت و کار است و باید روز بروز بیشتر و بهتر برای سعادت و نیکبختی مردم قدم برداشته شود.

شما خواهران و دختران من، حالا که وارد اجتماع شده‌اید و قدم برای سعادت خود و وطن خود بیرون گذاشته‌اید، بدانید وظیفه شماست که باید در راه وطن خود کار کنید.»

این سخنان تاریخی و به یادگار مانده از آن روز تاریخی حامل همان روحی است که به دلیل خدمات تاریخی‌اش به ایران، امروز در ایران به بانگ‌های بلند، فراخوانده می‌شود و پشت واپس‌ماندگان از تاریخ را به لرزه می‌اندازد. زنانی که دلاورانه علیه حجاب اسلامی و علیه رژیم اسلامی، برای تداوم راه بانوانی چون قمرالملوک، تربیت، دولت‌آبادی، پارسا و... پیکار می‌کنند، و آن مردان روشن‌ضمیری که، بدون کمترین اما - و - اگر، از پیکار زنان، حمایت می‌کنند، بی‌تردید به روح رضاشاه، به آرزوهای بلند وی در مورد زنان و به انتظارات آن شاه بزرگ از بانوان در خدمت به وطن خود، وفادارند.